



زبان، هویت و مناقشه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی

ویلیام فیрман^۱

در آن دسته از کشورهای فاقد یک هویت زبانی مسلط و منحصر به فرد، به نظر می‌رسد که رهبران سیاسی ماهر فرصتی در اختیار دارند تا با توجه به ترکیب درست عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، از «عَلَمِ زبان» برای جذب حامیان، کسب قدرت سیاسی و افزایش تنش‌های قومی و حتی داخل قومی استفاده نمایند. امکان پیش‌بینی اینکه مسایل زبانی در آینده محرک مناقشه شوند یا خیر، وجود ندارد. این بخاطر آن است که به عواملی چون شرایط اقتصادی و اجتماعی، مهاجرت، سیاست خارجی روسیه و ساختارهای سیاسی هر کشور بستگی دارد.

امروزه دیگر مسایل مربوط به زبان در کشورهای تازه استقلال یافته، به‌عنوان مسایل حادی که یک دهه قبل در جمهوری‌های شوروی وجود داشتند، نمی‌باشند. در اواخر دهه ۸۰ درخواست‌های عمومی برای اعطای جایگاه بالاتری به زبان‌های رسمی جمهوری‌ها در تظاهرات گسترده‌ای از استونی تا تاجیکستان اعلام شد. تغییرات پیشنهادی به‌ویژه حساسیت‌برانگیز بودند، زیرا این تغییرات متضمن تنزل جایگاه زبان روسی، تضعیف پیوندهای مردم شوروی و ایجاد مسایل بالقوه جدی برای آن دسته از ساکنین جمهوری‌ها بود که به زبان‌های رسمی آشنایی نداشتند. این «نبردهای زبانی» همچنین ابزار مهمی بوده، که مقامات جمهوری به‌وسیله آن خواستار تمرکززدایی قدرت از مسکو بودند. مسایل زبانی گرچه فی‌نفسه منجر به خشونت نمی‌شوند، اما در بسیاری از مناطق موجب اوج‌گیری

۱. ویلیام فیрман استاد دانشگاه ایندیانا در آمریکا می‌باشد. این مقاله که در شماره ۵، سال ۱۹۹۷، ماهنامه *Perspectives on Central Asia* به چاپ رسیده، توسط دکتر محمدرضا ملکی به فارسی ترجمه شده است.



تنش‌های قومی می‌شوند. بررسی موقعیتهای بسیاری که در آنها زبان می‌تواند سیاسی شود، از محدوده این تحلیل مختصر خارج است؛ چه برسد به آنهایی که احتمالاً منجر به مناقشه خشونت‌آمیز می‌شوند. به دلایلی که در اینجا به آنها می‌پردازیم، باید یادآور شویم که زبان عامل مهمی در پیچیده کردن تعریف هویت یک کشور در یک چنین ممالکی مانند سری لانکا، بلژیک، مالزی و هند بوده است. حتی در کشوری مثل کانادا، دعوای زبانی تمامیت ارضی این کشور را مورد تهدید قرار داده و می‌دهد.

ما در اینجا به بررسی زبان در کشورهای تازه‌استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی می‌پردازیم. گرچه هویت زبانی بیشتر کشورهای این منطقه کاملاً روشن است، اما در بعضی از آنها چنین نیست. در آن دسته از کشورهای فاقد یک هویت زبانی مسلط و منحصربه‌فرد، به نظر می‌رسد که رهبران سیاسی ماهر فرصتی در اختیار دارند تا با توجه به ترکیب درست عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، از «عَلَم زبان» برای جذب حامیان، کسب قدرت سیاسی و افزایش تنش‌های قومی و حتی داخل قومی استفاده نمایند. غیرمحمتمل است که بتوان از زبان، در کشورهایی که قبلاً از یک هویت زبانی مسلط و منحصربه‌فرد برخوردار بوده‌اند، بدین طریق استفاده کرد. این مسأله به هر صورت، سیاسی نمودن زبان را توسط اقلیت‌هایی که از نظر جغرافیایی متمرکز بوده و در جستجوی نوعی خودمختاری یا استقلال هستند، مستثنی نمی‌کند.

یکی از عوامل کلیدی که نقش‌های مربوط به زبان‌های رسمی و اقلیت‌ها را در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی تحت تأثیر قرار می‌دهد، جمعیت است. در حال حاضر تنها روشن‌ترین زبان رسمی با اکثریت غالب در ارمنستان وجود دارد. حتی در سال ۱۹۸۹، ملیت‌های غیرارمنی تنها ۷ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دادند. گروه‌های غیررسمی در چهار جمهوری آذربایجان، گرجستان، ترکمنستان و ازبکستان گرچه به‌طور نسبی متعددند، تنها بین ۱۷ تا ۳۰ درصد جمعیت‌های مربوطه را تشکیل می‌دهند. اینها سهم اساساً بزرگتری در تاجیکستان (۳۸ درصد) و هنوز سهم خیلی بیشتری در قرقیزستان (۴۸ درصد) و قزاقستان (۶۰ درصد) دارند. از سال ۱۹۸۹، سهم گروه‌های رسمی در هریک از این کشورها افزایش یافته است.



اقلیت‌ها چه کسانی هستند؟ در دو جمهوری با بزرگترین جمعیت غیربومی، روس‌ها بزرگ‌ترین گروه در سال ۱۹۸۹ بودند و ۳۸ درصد جمعیت قزاقستان و ۲۲ درصد جمعیت قرقیزستان را تشکیل می‌دادند. در جاهای دیگر، روس‌ها ده درصد جمعیت یا چیزی کمتر از آن را شامل می‌شدند. در دو جمهوری آسیای مرکزی، ازبک‌ها سهم قابل توجهی از جمعیت را تشکیل می‌دادند: ۱۳ درصد در قرقیزستان و ۲۴ درصد در تاجیکستان. با این دو مورد استثناء، هیچ اقلیت قومی دیگری نتوانسته است بیش از ۹ درصد جمعیت را در هر یک از جمهوری‌های یاد شده کسب کند. درست مثل جاهای دیگر، در اتحاد شوروی و دولتهای مابعد شوروی، زبان یک عنصر کلیدی هویت ملی و یک زمینه گفتمان راجع به روابط قومی بوده است. اگر ما به دهه اول قرن بیست و یکم بنگریم، به نظر می‌رسد که خطر مناقشه بر سر مسایل زبانی به عنوان یک عنصر هویت ملی در آسیای مرکزی و جنوب قفقاز، در قرقیزستان و به ویژه قزاقستان بیشتر از نقاط دیگر خواهد بود. در گرجستان و ارمنستان، زبان‌های رسمی به عنوان هنجارهای ادبی استاندارد شده با الفبای مشخص که قبلاً در نیمه قرن نوزدهم در مدارس غیرمذهبی و انتشارات به کار می‌رفتند، دارای سنت خیلی دیرپایی می‌باشند. موقعیت مستحکم زبان رسمی در آگاهی سطح بالای روس‌های محلی از آن زبان دیده می‌شود. در سال ۱۹۸۹ تقریباً $\frac{1}{4}$ روس‌ها در گرجستان و بیش از $\frac{1}{3}$ روس‌ها در ارمنستان ادعای تسلط بر زبان‌های رسمی را داشتند و سطح آگاهی آنها حتی بالاتر از اقلیت‌های محلی بوده است. این شاخص اگرچه در مورد آذربایجان تا حدودی، تقریباً ۱۵ درصد، پایین‌تر بود، ولی حداقل سه برابر ارقام مشابه در هر یک از جمهوری‌های آسیای مرکزی بوده است. با وجود آنکه زبان یک شاخص مهم هویت در قفقاز جنوبی است، یک عامل تهییج‌کننده عمده مناقشه (در اوستیا، آبخازیا، قره‌باغ) نبوده و همچنین شکی نیست که در ارمنستان، آذربایجان و گرجستان تنها یک زبان دولتی رایج وجود دارد.

مسایل زبانی به طور اساسی دستجاتی از اقلیت‌های کوچک را نگران کرده است، در حالی که روس‌ها از آن نگرانی ندارند. این وضعیت در آسیای مرکزی خیلی متفاوت است، جایی که مناقشه قومی با ملیت‌های رسمی شامل درگیری روس‌ها با گروه مسلط منطقه‌ای یعنی ازبک‌ها بوده است. حتی قبل از عصر شوروی، وضعیت آسیای مرکزی با وضعیت قفقاز



جنوبی فرق می‌کرد. سطوح سواد و آموزش غیرمذهبی در زبان‌های بومی محلی آسیای مرکزی خیلی پایین‌تر بود؛ خود زبان‌ها کمتر استاندارد بودند و در چندین مورد آنها حتی به عنوان هویت‌های ملی جدید که به‌طور گسترده‌ای در عصر شوروی توسعه یافتند، به یک ملیت خاصی وصل نبودند. توسعه زبان‌های رسمی جمهوری‌های آسیای مرکزی خیلی کمتر از حدی بود که زبان‌های ارمنی، آذری و گرجی تحت لوای شوروی بدان رسیده بودند، و از آن زبان‌ها خیلی کمتر برای مکاتبات اداری استفاده می‌گردید.

به‌نظر می‌رسد که زبان در هیچ جای آسیای مرکزی مسبب اصلی بروز مناقشه نخواهد بود و تا آن حدی که تنش‌هایی در ارتباط با آن در ترکمنستان و ازبکستان وجود دارد، به مناطق محدودی منحصر خواهد بود. در تاجیکستان وضعیت مبهم است و در قزاقستان و قرقیزستان زبان توان بالقوه‌ای را برای مبدل شدن به یک صحنه نبرد بین قومی و داخل قومی در سطحی کشوری دارد. در مورد ترکمنستان، ازبک‌ها امروزه بزرگترین اقلیت هستند (۹ درصد جمعیت) که عمدتاً ساکن مناطق هم‌مرز با ازبکستان می‌باشند و بروز مسایل ناشی از رقابت بر سر استفاده از ازبک‌ها و ترکمن‌ها در امر آموزش، وسایل ارتباط جمعی و امور اداری در مناطق تمرکز ازبک‌ها امکان‌پذیر است. همچنین، این‌گونه مسایل ممکن است به عاملی که بر روابط بین دو کشور تأثیر گذارد، تبدیل شوند. با این حال، حضور یک اقلیت ازبک هیچ تردیدی دربارهٔ هویت زبانی ترکمنستان در کل به‌وجود نمی‌آورد. زبان روسی در سرتاسر جمهوری مهم باقی می‌ماند، اما نمی‌تواند بر نقش مسلط خود تأکید مجدد ورزد. این وضعیت در ازبکستان به واقعیت نزدیک‌تر می‌باشد، جایی که جمعیت روس‌ها به حدود ۵ درصد کاهش یافته است. به هر حال در دستجاتی از تاجیک زبانان در بخارا و سمرقند و اطراف آن، زبان می‌تواند به‌عنوان یک منبع مناقشه محلی مطرح شود، همچنانکه در سایر نقاط مشخص دیگر ممکن است همین‌طور باشد (مثل استان تاشکند یا قزاق‌ها). اما مسلم است که نقش ازبک‌ها در ازبکستان افزایش می‌یابد و با ارتباط قدرتمند و روبه‌رشد بین زبان ازبک و هویت قومی آن بیشتر تقویت می‌شود. زبان روسی دیگر به‌عنوان بخشی از هویت دولتی ازبک محسوب نخواهد شد.

مناقشه زبانی بالقوه در تاجیکستان جنگ‌زده یک مورد خاص است؛ زیرا در حال

حاضر بزرگترین اقلیت قومی و زبانی روس‌ها نبوده، بلکه ازبک‌ها هستند و تکلم به دو زبان تاجیک و ازبک به‌طور همزمان بسیار گسترده می‌باشد. در سالهای اخیر زبان مسأله عمده گفتمان پیرامون مناقشه‌های معاصر نبوده است (هرچند یک مناظره علمی ادامه داشته است پیرامون اینکه زبانی که قرن‌ها قبل در این منطقه تکلم می‌شد، سلف ازبک یا تاجیک بوده است). از نسبت پایین اسلاوها در تاجیکستان (که به‌طور وحشتناکی به ۳ یا ۴ درصد کاهش یافته است) آشکار است که هر مناقشه زبانی در آنجا کاری با روسی‌زبانان ندارد، بلکه رابطه نزدیک با نقشی دارد که ازبک‌ها و ازبکستان، در آینده، در تاجیکستان ایفا خواهند کرد.

شرایط زبانی در قزاقستان و قرقیزستان به‌طور اصولی با شرایط آن در جاهای دیگر تفاوت دارد و دلیل عمده آن، ضعف جمعیتی ملیتهای رسمی مورد اشاره در بالا می‌باشد. تنها در سال ۱۹۹۷ بود که قزاق‌ها به صورت اکثریت جمعیت قزاقستان درآمدند و قرقیزها در حال حاضر حدود ۵۸ درصد جمعیت قرقیزستان را تشکیل می‌دهند. قرقیزستان مثل تاجیکستان دارای یک اقلیت قابل توجه ازبک‌زبان است (حدود ۱۴ درصد). فشارهایی در زمینه توسعه نقش ازبک‌ها در جنوب وجود دارد و این می‌تواند در آینده بر روابط بین قرقیزستان و ازبکستان تأثیرگذارد. به‌رحال قوانین مربوط به زبان در قرقیزستان با زبان ازبکی چون سایر زبانهای اقلیت برخورد می‌کند، و برعکس به زبان روسی یک نقش ویژه ملی اعطا می‌نماید. سؤال کلیدی در سرتاسر کشور پیرامون نقش زبان روسی است و نه ازبکی. امروزه جایگاه خاص زبان روسی در قزاقستان و قرقیزستان صرفاً ناشی از عوامل جمعیتی نمی‌باشد، بلکه بخاطر توسعه ضعیف زبان قزاق و قرقیز و گسترش بی‌چون و چرای زبان روسی در اواخر عصر شوروی است. در نیمه دهه ۱۹۸۰، هرکدام از پایتخت‌های قزاقستان و قرقیزستان فقط دارای یک یا دو مدرسه‌زبان رسمی برای آموزش جوامعی به‌ترتیب با ۱۳۸،۰۰۰ و ۲۵۱،۰۰۰ نفر که به زبان ملی رسمی تکلم می‌کردند، بودند. محققین قزاق تخمین می‌زنند که حدود سال ۱۹۹۰ بین ۲۵ تا ۴۰ درصد قزاق‌های این جمهوری تسلط و مهارت اندکی از زبان «خودشان» داشتند و یا اصلاً هیچ تسلط و مهارتی نداشتند (در مقابل، اکثریت بزرگی از کودکان ازبک، حتی در پایتخت که ازبکها در اقلیت بودند، در مدارس دوره متوسطه ازبک زبان شرکت می‌کردند) در عین حال در سال ۱۹۸۹، سطوح بالایی از تسلط به زبان روسی در میان

گروه‌های رسمی در قرقیزستان (۳۵ درصد) و به‌ویژه قزاقستان (بیشتر از ۶۰ درصد) وجود داشت. در سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی، درجه تسلط به زبان روسی در بین ملیت‌های رسمی چیزی بین ۲۳ و ۲۸ درصد بود. تأثیر عظیم زبان روسی در قزاقستان و قرقیزستان با این واقعیت به تصویر کشیده می‌شود که دو نویسنده معروف قزاق و قرقیز یعنی اولژاس سلیمانوف و چنگیز آیماتوف، اگرچه از بسیاری جهات «ناسیونالیست» هستند، بیشتر به زبان روسی می‌نویسند تا زبان قزاقی یا قرقیزی.

با در نظر گرفتن اهمیت زبان به‌عنوان یک عرصه بالقوه برای مناقشه در قزاقستان و قرقیزستان، لازم به ذکر است که بسیاری از ملی‌گرایان آن‌هایی را که فاقد مهارت‌های زبان بومی هستند، به‌عنوان «پوچ‌گراهای ملی» یا «جهان‌وطنی‌ها» می‌نامند. در قزاقستان، «قزاق‌های واقعی» از مقرراتی حمایت می‌کنند که مانع اشتغال قزاق‌هایی - و نه سایر ملیت‌ها - که قادر به تکلم زبان دولتی نباشند، در پاره‌ای از مشاغل می‌شود. مناظره‌های اخیر در مجالس قرقیزستان و قزاقستان نشان‌دهنده حساسیت بزرگی است که راجع به نقش زبان روسی در این دو کشور وجود دارد. «راه‌حلهای» دو کشور متضمن دقت در مسأله بدون فراهم کردن یک پاسخ روشن بوده است. در قرقیزستان با حمایت عسگر آقایف رئیس‌جمهور، لایحه‌ای برای تغییر قانون اساسی ارائه شد، تا به روسی نقش زبان اداری را بدهد و زبان قرقیز را به‌عنوان تنها زبان دولتی شناسایی کند. از آنجایی که مجلس قادر نبود تفاوتی میان زبان اداری و زبان رسمی بیابد، روی این اصل، این مایه دردسر را به دادگاه قانون اساسی احاله داد و آن دادگاه نیز به‌نوبه خود آن را به «کمیسیون اصطلاحات» ارجاع نمود.

«راه‌حل» قزاق نیز به همین گونه مبهم است. قانون زبانی که در ژوئیه ۱۹۹۷ برطبق قانون اساسی ۱۹۹۵ پذیرفته شد، مسأله را چنین در نظر می‌گیرد که تنها به زبان قزاقی جایگاه یک زبان دولتی را اعطا می‌کند، اما با به‌کارگیری یک جمله قیدی می‌گوید که زبان روسی نیز به‌طور رسمی همپای زبان قزاقی در سازمان‌های دولتی و ادارات محلی به‌کار می‌رود. هیچ توضیح معتبری در خصوص مفهوم این قاعده داده نشده است. حتی در قزاقستان غیرمحمتمل است که هویت دولتی، همان‌طوری که از طریق مسایل زبانی نشان داده شده، به صورت مسأله سیاسی عمده‌ای درآید که منجر به درگیری شود. همچنین، در صورت بروز یک «مناقشه زبانی»، خود قزاق‌ها در خصوص جایگاه مناسب زبان قزاقی و روسی در کشورشان و



حتی در مورد ارتباط زبان قزاقی با هویت قومی آنها عقاید گوناگونی دارند. به هر صورت زبان به همراه آن سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی که ممکن است به طور نامتناسب به آنهایی که فاقد مهارت‌های روسی خوبی هستند لطمه وارد نمایند، می‌تواند نقطه اتکای کسانی باشد که احساس می‌کنند حراست از منافع قزاق‌ها تنها در یک دولت - ملت قزاق امکان‌پذیر می‌باشد. و البته مثل جاهای دیگر، زبان در قزاقستان می‌تواند به عنوان حربه سیاسی به کار رود و با تشویق سیاستمداران وطن‌پرست فرصت‌طلب، مناقشه‌های محلی زبان روسی - قزاق می‌تواند اهمیت نمادین بزرگی برای تمام کشور پیدا کند.

گرچه مسأله زبان در قرقیزستان نیز تا حدودی مشابه می‌باشد، ولی ترس از تسلط روسیه و زبان روسی، با موضع قوی‌تری که زبان رسمی هم در داخل کشور و هم به عنوان عنصری از هویت ملی دارد، متعادل شده است. همچنین، هرگونه ترس از روسیه، به عنوان همسایه‌ای که به‌طور بالقوه می‌تواند سرزمین‌های جدیدی را اشغال کند، با حمایتی که روسیه فراهم می‌آورد تعدیل می‌شود. هم قزاقستان و هم قرقیزستان به روسیه به صورت عامل برقراری موازنه در مقابل امکان توسعه ازبکستان یا چین همان غول همسایه، نگاه می‌کنند.

امکان پیش‌بینی اینکه مسایل زبانی در آینده محرک مناقشه شوند یا خیر، وجود ندارد. این بخاطر آن است که به عواملی چون شرایط اقتصادی و اجتماعی، مهاجرت، سیاست خارجی روسیه و ساختارهای سیاسی هر کشور بستگی دارد. می‌توان سناریویی را در قزاقستان یا قرقیزستان تصور کرد که در آن مهاجرت عظیمی از روستا به شهر، منجر به بزرگ شدن طبقات پایین شهری شود. چنین ترتیبی می‌تواند فضایی را برای سیاستمداران ملی‌گرا برای «حمایت از حقوق زبان»، به عنوان یک عنصر کلیدی برای یاری دادن به آنهایی که احساس می‌کنند استثمار شده‌اند، فراهم کند. با در نظر گرفتن ویژگی‌های قزاقستان و قرقیزستان، این طرز تلقی به‌ویژه می‌تواند مخرب باشد. مسایل زبانی همچنین می‌تواند نقشی را در مسایل جدی کشوری در تاجیکستان بازی نماید، گرچه این امر بستگی زیادی به توسعه سیاسی همه‌جانبه آن کشور و نیز سیاست‌های کشور همسایه، ازبکستان دارد. در پنج کشور دیگر، گرچه زبان می‌تواند به عنوان عاملی در مناقشات محسوب شود، ولی اختلافات زبانی به‌طور کلی دارای طبیعت و ماهیتی محلی خواهد بود.





پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی